

یکی از شورانگیزترین مباحث روانشناسی هنری :

## پیدایش موسیقی

از دکتر خسرو وارسته

مادر ۹ شماره این مجله «تاریخ» یا «سرگذشت» شورانگیز احساس زیبایی در موسیقی را با تفصیل تمام شرح دادیم. این داستان شکفتن آور با نشان داد که حس سمعی چه مراحل عجیبی را در ضمن تحول خود پیموده و بالاخره در نتیجه تغییرات ذهنی و روحی مخصوصی ناکهان مبدل به «حس موسیقی» شده است. چگونه ممکن است این ترفیع ناکهانرا تفسیر نمود؟ بطور کلی عارضه ایراکه ما «تعویض» می‌نامیم - هر نوع تعویضی - نمیتوان بنحوی منطقی و قابل قبول شرح و توضیح داد. در این مورد قطع پیوستگی که در تحول حس سمعی رخ داده «تعویض» نامیده شده است. ولی پیش از آنکه ما در اطراف این تعویض بحث نمایم لازمست در ضمن زدن مثالی نشان دهیم که این بریدگی یا ناپیوستگی فقط در تحول حس سمعی نوع انسان وقوع پیدا کرده است.

یکی از مسائل بفرنجی که در مورد ایجاد یا ابداع فن توجه بسیاری از دانشمندان - از جمله «کلاراپد» (Clarapède)، «بوهلر» (Bühler)، «رویتندیک» (Ruytendijk)، «کهلر» (Köher)، «هوبهاوس» (Hobhouse)، «کیوم» (Guillaume)، «میرسن» (Meyerson)، «کلوک» (Kellog) و بانو (کلوک) -

را جلب نموده مشکل ذیل است : آیا موجوداتی که نمیتوانند آنچه را که خیال میکنند با بگویند ( مثل میمون، سگ، گربه ) واقعاً خیال میکنند یا خیر، میتوانند خیال کنند یا خیر؟ بدیهی است مسئله مزبور ربطی بموضوع مورد بحث ما ندارد و فقط تجربه ای را که « کلوک » و بانو « کلوک » کرده اند در اینجا ذکر میکنیم ۱. « کلوک » پسری دارد بنام « دونالد » ( Donald ) و میمونی بنام « گوا » ( Gua ) . بچه و میمون باهم نشوونما کرده اند و هنگام تجربه « دونالد » ده ماه دارد ( و بنا بر این هنوز کاملاً بچه است ) و « گوا » هشت ماه ( و بنا بر این هنوز بسن رشد، یعنی سنی که در مورد میمون ها میتوان « سن وقوف یا کمال » نامید، نرسیده است ) .

اینک تجربه « کلوک » و بانو « کلوک » را نقل می نمایم . در مقابل « دونالد » و « گوا » فاشقی بکیلاسی میزنند و از کیلاس صوت « نغمه ای » روشن و واضح و شدیدی صادر میگردد . « دونالد » فوراً آرام میگردد و سرچشمه صوت توجه و بر اجلب میکند ۲ . سپس وی متناوباً با دقت تمام صورت حضار ( « کلوک » و بانو « کلوک » ) و کیلاس را را نگاه میکند . محرکی مانند کیلاسی که از آن صوتی « نغمه ای » صادر میگردد تقریباً میتواند توجه ویرا از ۱۵ تا ۲۰ ثانیه جلب نماید . ولی میمون فقط لحظه کوتاهی کیلاس را نگاه میکند . دو ماه بعد تجربه تکرار میشود . این دفعه، بعضی اینک صوت « نغمه ای » از کیلاس صادر میگردد، « گوا » از جای خود برخاسته و بطرف کیلاس پیش میرود و در صدر آشامیدن در آن بر می آید . « دونالد » همان عکس العمل دفعه پیش را نشان میدهد و متناوباً کیلاس و حضار را نگاه میکند، ولی این دفعه لبخندی روی لباش ظاهر میگردد، مثل اینکه علاقه وی بشنیدن صوت موزون زیاد شده است . بدیهی است صوت صادر شده برای « گوا » اعلامی بیش نیست، و بعلاوه این اعلام زیاد مبهم و جالب توجه نیست زیرا فقط وجود ظرفیرا برای آشامیدن خبر میدهد . پس صوت برای میمون ارزش موسیقی و جنبه نغمه ای ندارد و فقط يك ارزش نمایشی مبهم و معمولی را دارد . اما برای « دونالد » همان صوت بخودی خود و مستقلاً از تحریک احتیاجات وی حائز اهمیت است . نباید فراموش کرد که بچه این عکس العمل را در سن ده ماهگی، یعنی خیلی پیش از آنکه قوا، واستعدادات انسانی در وجود وی ظاهر گردد، نشان میدهد .

تصور نمائید تاچه اندازه این موضوع بهت آور است : علاقه شدید بچه ای ده ماهه بچیزی مخصوص ! ممکن است شما خیال کنید که این چیز مخصوص عنصری باشد

۱ - رجوع شود بکتاب « کلوک » و « بانو کلوک » .

The ape and the child , New - York and London , 1933 .

۲ - در این مورد تاثیرات صوت موزون را - که بر طبق نظر « پره » ( Pères )

نقل نموده ایم تشخیص میدهیم ( رجوع شود به « مجله موسیقی » شماره ۱۱، ص ۸۵ ) .

که در تأثیر از لحاظ انطباقی «بی‌اهمیت» است. در این صورت چه اشتباه بزرگی کرده‌اید، زیرا مسلماً بچه مانند میمون می‌توانست از تأثر بیکه بنظر وی بوج و مهمل می‌آمد صرف‌نظر نماید. پس این چیز مخصوص که توجه بچه را بطرف خود جلب میکند عنصریست که در تأثیر ویرا «میرباید»، یعنی باعث عروج وی به عالمی میگردد که در آن «بازی» تأثیر تحریکات انطباقی و معمولی را باطل و بوج میکند. همین عنصر موافقت اصوات موزون را - که مانند نعمتی است آسمانی! - جانشین ناجوری و ناموزونی اصوات طبیعی میکند و تمام عواطفی را که تهییج مینماید در اصوات موزون «برقص در می‌آورد»؟

آیا این استعداد مخصوصی که بچه ارت میبرد از کدام منبع سرچشمه گرفته است؟

ما گمان میکنیم منبع مزبور را میتوان يك «قربحه» یا «طریقه درك» دانست که شاید بچه هنگام تولد خود دارای آن نباشد. این استعداد طبیعی - که بچه بدان مجهز ولی میمون فاقد آنست - عبارتست از اشتیاق برهائی از بارهای سنگین زندگی و اشتغال و دغدغه خاطر بیکه انطباق بزنگانی معمولی بوجود زنده تحمیل میکند. از این رهائی احساس سبکباری که مربوط بتأثرات بازی است تولید میگردد. مولد اشتیاق مزبور احساس خطری است که روش‌های انطباقی و معمولی ما را دائماً در معرض آن قرار میدهد. آیا شما اطمینان دارید لذاتی که فی‌المثل شما را مجذوب میکند بوج و فریبنده نیست؟ آیا من یقین دارم راهی را که فی‌المثل برای دوری از الم اختیار نموده‌ام واقعاً راهی است که مرا از الم دور میکند یا بالعکس به الم نزدیک می‌کند؟

از احساس خطر همواره فعالیتی ذهنی تولید میگردد. بنا بر این اشتیاق بزبانی فعالیتی برمی‌انگیزد که میتوان «فعالیت فنی» نامید. چنانکه در قسمت اول این مقاله دیدیم استعداد چشیدن تأثرات با استعدادی که ما بوسیله آن از مکانیسم تأثرات مزبور آگاهی حاصل میکنیم متجانس است. پس هنر خیلی بهتر از علم حقیقت‌اشیاء و حالات را با نشان میدهد. علم نقاب از روی فکر باطلی که ما ارت برده‌ایم برمیدارد؛ ولی هنر با اجازه میدهد که از فکر باطل مزبور رهائی یابیم و از این رهائی «لذت بریم». نتیجه علم رهائی دادن تأثر است از وابستگی آن بچیزی که علم متصف مینماید و مربوط کردن آن تأثر بیک میانجی طبیعی یا حسی که بهیچوجه بصورت نمایش در نیاید. آیاتصور میکنید که ادراک معمولی یا انطباقی - که نمایش اشیا است - تاچه اندازه با خیانت میکند؟ ادراک انطباقی فعالیت روحی ما را

بروابط واقعی اشیا، متوجه نمیکند. این ادراک برای سودمندی و استفاده عملی از اشیا، بکار میرود و بدین جهت عالمی نادرست و برخلاف حقیقت تصویر میکند و نادرستی این عالم دائماً رفتار و روش‌های ما را در زندگانی در معرض خطر قرار میدهد. خوشبختانه از احساس زیبایی شناسایی عالم واقعی و رفتار نیکو منتج میگردد.

بنابر این مسئله مربوط به‌نر ما را مواجه با مسئله مربوط بفکر میکند، ولی این راه حل راز مسئله مربوط به‌نر- یعنی مطالب مجهول و غامض و پنهان آن- را آشکار نمیکند. هنگامیکه مسئله تعویض مربوط زیبایی را از لحاظ فکر و جهت نظر قرار میدهیم می‌بینیم راز آن بیشتر برجسته و نمایان میگردد. اشکال مختلفه این مسئله - که هر کدام بنظر ما مانند مسئله‌ای جداگانه می‌آید - یک صورت بخود میگیرد. اشکالات ازین نمی‌رود، ولی پیچیدگی آنها تا اندازه‌ای تقلیل پیدا میکند. بخصوص ناپیوستگی مابین تحول - که در نتیجه آن «تأثرات مطلقاً مربوط بموضوع خارجی» ابتکار و اولین مقتضیات هنر ایجاد میگردد - و ظهور و پیدایش خود هنر که مایه اصلی آن «تأثرات بدون موضوع» است. بسیاری از دانشمندان ناپیوستگی مزبور را انکار نموده‌اند، زیرا بعقیده آنان هنر از ادراک معمولی و انطباقی منتج میگردد. مسلماً از بازی نمایش بازی هنر تولید میشود، زیرا بازی نمایش در واقع «بازی» را بنا می‌آموزد. معدک تباین زیادی مابین دقیق‌ترین و لطیف‌ترین بازی نمایش (در حواس باصره و سامعه) و مقدماتی‌ترین بازی هنر (در آواز) موجود است. بنابراین نمیتوان بهیچوجه بوسیله تحول مسئله تعویض را - که در حقیقت دنباله تحول است - روشن و واضح نمود. برای آنکه تعویض واقع شود باید عوامل مخصوصی که ابدأ در تحول نقشی بازی نکرده‌است مداخله نماید. عوامل مزبور بوسیله نتایجی که از نمایش حاصل میگردد انقلابی فکری و ذهنی برمی‌انگیزد، و بدون شك هیچ نوع عاملی بنا اجازه نمیدهد که انقلاب مزبور را در حالت طبیعی قوای مؤثری که تحول بوسیله آنها صورت وقوع پیدا می‌کند پیش‌بینی نمائیم. نمایش (یا ادراک انطباقی) طبیعت را بخواس و صفات و کیفیات ما - یعنی شهوات ما - ملبس و بدین جهت از طبیعت تصویری نادرست و باطل تولید مینماید. ولی هنر این البسه را از تن طبیعت بیرون کرده و آنها را مورد اشتغال فکر و تأمل و تبصر قرار میدهد.

بدین ترتیب هنر تصویری واقعی از طبیعت بنا میدهد. نمایش ما را وابسته باشیائی میکند که حالات روحی ما را بدانها میدهد؛ ولی هنر ما را از این وابستگی رهایی میدهد. همین رهایی باعث میشود که مادرزندی‌گانی خود را رهبری نمائیم. پس نمایش اصول و قوانین ناقص و فاسدی را بنا تحمیل و بالعکس هنر اولین مقتضیات رفتاری درست را برقرار و تأمین میکند. بالاخره نمایش که آلت استفاده عملی از اشیا است عالم را

تاز و کربه المنظر و انزجار آور نشان میدهد، ولی هنر همان عالمرا بزبور زیبایی میآراید. تصور نمائید چه تباین عمیق و بهت آوری مابین نمایش و هنر وجود دارد! مجال بود تحولی که پیوستگی آن بیشتر باشد به «تعویض» کاملتری منجر گردد؛ پیدایش هنر بزرگترین انقلابی است که عالم کائنات را، بلرزش درآورده است؛

بدین ترتیب هنر و علم و زبان و فن در حقیقت تظاهرات يك جنبش ناکهانی روحی است. هنوز کسی نتوانسته است کیفیات این جنبش روحی را بنحوی روشن تحقیق نماید، ولی باید دانست که محرک آن در تمام تظاهرات مزبور یسکی است. بیان بوسیله اشارات هنری در واقع فعالیتی است که در ضمن تحول خود مراحلی را پیموده و بالاخره بطور ناکهانی تغییری مطلق پیدا کرده و بصورت هنر درآمده است. در این مورد - مانند فن - علت اصلی تعویض طغیان موجود زنده است بر علیه مخاطرات سیری نادرست. تحول مقتضیاتی را ایجاد میکند که بوسیله آنها موجود زنده از مخاطرات مزبور رهائی میابد.

شبهت مابین هنر و فن همکاری مابین فن و « بیان اشاره ای » را آشکار میکند. هنگامیکه بیان اشاره ای با فن همکاری نمیکند فن قادر نیست توسعه یابد. این اتحاد مابین فن و هنر در توسعه هنر نیز نقش مهمی را بعهده داشته است. هنر بدون فن وجود ندارد. فن علمی است که با هنر ترکیب میشود و اولین مقتضیات پیدایش آنرا ایجاد مینماید. مثلاً - چنانکه در قسمت اول این مقاله گفتیم - اصوات و رنگها بوسیله فن از اشیاء جدا شده و برای بیان بوسیله اشارات بکار می رود و این بیان ابداً ربطی بموارد استعمال نمایشی و نشانه ای اشیاء ندارد. بهمین نحو فنی برای شعر و نثر هنری و هنرهای تزئینی و معماری بکار می رود و منظور از آن بیان زندگانی عالی و شریفی است بوسیله اشارات و رهائی طرفی که اساساً برای زندگانی انطباقی مورد استفاده قرار میگیرد. مجموعه این طرق در هر کدام از هنرهای زیبا « فن » نامیده میشود.

از خلال آنچه گذشت میتوان نتیجه گرفت که منظور موجود زنده در عالم فقط يك چیز است: انطباق کامل بزندگان. حتی هنگامیکه بنظر میآید موجود زنده از انطباق بزندگان دست میکشد در حقیقت « نتایج » انطباق ناقصی را وسیله عروج بسطح انطباقی عالی و شریفی قرار میدهد. پس زندگانی هنر یا انعکاس یا شکلی است از زندگان معمولی که فکر بموجود زنده تحمیل می کند.

تمام زندگانی هنر در ربایش مربوط بزبانی خلاصه میشود . سبب ربایش اشتیاق موجود زنده است بچشم پوشی از انطباق بزندگان معمولی . ولی این چشم پوشی ظاهری است . فکر بنا نشان می دهد که هنر انطباق واقعی بزندگان است .

هنر پربهاترین و شریف ترین مایه سعادت انسان در این عالم است . حقیقت زندگانی و راز طبیعت و عالم کائنات ر - که حکمت فلسفی پس از چندین هزار سال تحول از کشف آنها عاجز مانده است - موسیقی در چند نت کوچک بنحو احسن بیان می کند !

پایان

بزودی

رشته مقاله های

پیدایش موسیقی

از دکتر خسرو وارسته

که فصل آخر آن در این شماره بچاپ رسید

جداگانه، بصورت کتاب منتشر خواهد شد

پرتال جامع علوم انسانی